



سخنرانی در جمع کثیری از کارگران و معلمان سراسر کشور، به مناسبت روز جهانی کارگر و روز معلم - 11 اردیبهشت/ 1370

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدا به همه‌ی برادران و خواهران عزیز، کارگران و معلمان و دانشجویان و دانش‌آموزان و مسؤولان خوش‌آمد عرض می‌کنم و از پروردگار عالم برای همه‌ی شما عزیزان - که دلها و بازوها و دستها و مغزهای جامعه‌ی اسلامی هستیید - برکت و تفضل مسألت می‌کنم

امروز و فردا، جزو روزهای مهم و آموزنده و پرمحتوا در نظام جمهوری اسلامی عزیز ماست و مربوط به کارگران و معلمان - دو قشر بسیار مؤثر و البته زحمتکش و عالی‌قدر - است. قبلاً لازم است که یاد شهید همیشه‌زنده‌ی انقلابمان، آیه‌الله شهید مطهری را - که امام فرمودند حاصل عمر مبارکشان است - گرامی بداریم و عرض کنیم که شهید مطهری (رضوان الله علیه) چشمه‌ی فیاض و جوشانی بود. اگر ما به خاطر شهادت ایشان متأسفیم - در حالی که شهادت خلعت ذی‌قیمتی است که خدای متعال بر تن خالصان می‌پوشاند و آن بزرگوار با شهادت، به مقامات عالی و معنوی که همه مشتاق آن هستند، عروج کرد - علت آن است که این چشمه می‌توانست برکات جدیدی را به عالم اسلام ارزانی کند. هر يك ساعت و يك روز از عمر با برکت کسی مثل آن شهید بزرگوار، برای امت اسلام و یکایک مردم مسلمان، دارای فایده است، و برای او حسنه.

البته آثار آن بزرگوار، مثل یاد او زنده است. کتابهای شهید مطهری، قابل مردن و قابل تمام شدن نیست. مبدا کسی خیال کند که ما از بعد از انقلاب تا حالا، که مرتب کتابهای شهید مطهری را طبع و منتشر می‌کنیم، تکراری است. نه، در سخن حق و در کلام حکمت، تکرار نیست. هنوز جامعه و نسل جوان و جامعه‌ی فرهنگی و علمی ما، به دانستن همان مطالبی که آن بزرگوار از زبان و قلمش فیضان کرد و در اختیار امت اسلام گذاشت، محتاجند.

بله، چه بهتر که مطهری‌هایی، مغزهایی، زبانها و قلمهای پُر فیضی غیر از مطهری هم داشته باشیم - که ان شاء الله امیدواریم داشته باشیم - اما آنچه که کهنه نمی‌شود، معارف و حقایقی است که هنوز جامعه‌ی ما محتاج دانستن و تکرار کردن و از بر کردن آنهاست، و آن همان محتوای کتابهای شهید مطهری است. مبدا و سوسه‌ی خناسان و زمزمه‌ی دشمنان - که با فکر شهید مطهری مخالف بودند و به همین جهت هم او را از دست ما گرفتند - موجب شود که کتابهای آن بزرگوار از رواج بیفتند؛ که البته نخواهد افتاد. دلها و ذهنهای مشتاق نخواهند گذاشت که این مطالب عمیق و عریق، از دست و ذهنیت جامعه خارج بشود.

و اما راجع به معلمان و کارگران. با يك نظر، ما هر دو قشر را به يك صورت، در صحنه و در خدمت مشاهده می‌کنیم. خصوصیت این دو قشر آن است که وجود و حیات آنها جزو پایه‌های اصلی انقلاب است. اگر شما می‌بینید که نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دست کارگری را در دست مبارک خودشان گرفتند، او را لمس کردند، بعد سرشان را پایین آوردند و دست آن کارگر را به لبهای مبارکشان رساندند و آن را بوسیدند؛ یا اگر می‌بینید که امیر مؤمنان و مولای متقیان و بزرگترین قلب و زبان دریادل پُر معرفت متصل به وحی الهی بعد از پیامبر، می‌فرماید که «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» - هر کس به من چیزی درس بدهد و بیاموزد، من را غلام خودش کرده است - این عمل از پیامبر و این بیان از امیرالمؤمنین بی‌خود نیست؛ نمی‌خواستند با کسی تعارف کنند. این عمل و این بیان، مثل همه‌ی اعمال و بیانات آنان، برای ما درس است؛ هم برای خود کارگر، هم برای خود معلم، هم برای بقیه‌ی مردم، تا کارگر و معلم بدانند که آنها جزو سنگهای اساسی این بنا هستند؛ قدر خودشان را بشناسند و بفهمند که وجود آنها چه قدر در سرنوشت يك ملت مؤثر است.



امروز اگر کارگر ایرانی با همه‌ی وجود، با وجدان کار، با احساس مسؤولیت، با ابتکار و خلاقیت، و با احساس این که ثوابی را بجا می‌آورد، کار بکند - که می‌کند - و نتیجه‌ی آن را در اختیار ملت خود قرار بدهد، ما به آن هدفی که از اول اعلام کردیم - یعنی هدف «نه شرقی و نه غربی»، که معنایش عدم وابستگی به قدرتهاست - خواهیم رسید؛ والا این‌طور نخواهد شد.

پس ببینید، یک شعار بزرگ انقلاب، یعنی استقلال ملت و کشور - که دشمنان ما در دنیا با همین مخالفند - بسته به وجود کارگر و تلاش و زحمت زحمتکشان این قشر و احساس حسنه در آنهاست. کارگر باید احساس کند که «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» (1). یعنی هر کس کار حسنه‌یی انجام بدهد، خدای متعال ده برابر به او اجر می‌دهد. این کار، همان حسنه است. یا معلم احساس کند که اگر ما گفتیم ایرانی مسلمان باید بر روی پای خود بایستد، یعنی این رشته‌های بردگی را که در طول دو، سه قرن به گردن و دست و پای او بستند، باز کند و این فرهنگ غلط استعماری را که می‌گفتند: «ایرانی نمی‌تواند کار بکند»، از بین ببرد.

آن روزی که می‌خواستند نفت را در این مملکت ملی کنند، یکی از رجال پهلوی گفت: «ایرانی نمی‌تواند یک لوله‌نگ بسازد، چه‌طور می‌خواهد نفت را اداره کند؟!» این، همان فرهنگی است که خود استعمارگران به ملت‌های مسلمان و استعمارزده و به ملت ما تلقین و القا کردند که از شما کاری بر نمی‌آید؛ صنعتتان را هم باید ما درست کنیم، کشاورزیتان را هم باید ما اصلاح کنیم، برای مدارستان هم باید ما برنامه‌ریزی کنیم، دولتتان را هم باید ما بگردانیم! ذلتی که خاندان پهلوی (لعنة الله عليهم) و خاندان قاجار (لعنة الله عليهم) بر سر این مملکت آوردند و بر این ملت تحمیل کردند، ما را صد سال عقب انداختند. اگر بخواهیم این ذلت برداشته شود و این استعداد درخشان ایرانی در اختیار مصالح و منافع ایران و اسلام قرار بگیرد، آیا جز با تربیت نیروی انسانی کارآمد، امکانپذیر است؟ چه کسی این تربیت را خواهد کرد؟ این سنگ علی‌الظاهر تیره، یا این فلز علی‌الظاهر گرفته را چه کسی خواهد تراشید و صیقل خواهد داد، تا به تیغ برنده‌یی تبدیل بشود و همه کار انجام بدهد؟ معلم. این، نقش معلم است.

هر کس که در جمهوری اسلامی مشغول کار است - به معنای اعم کار: کار فرهنگی، کار اقتصادی و کار خدماتی صحیح و مفید - باید بداند که حسنه انجام می‌دهد و برای خدا کار می‌کند، پس عمرش به بیهودگی تلف نشده است. شما یک روز که کار کنید، یک روز در دیوان الهی ذخیره کرده‌اید، یک روز به ملت فایده بخشیده‌اید، و یک روز به سیر تکاملی جامعه مدد رسانده‌اید. این، فرهنگ اسلام است؛ نه آن که متأسفانه در بعضی از برنامه‌های هنری و رادیو و تلویزیون ما، انسان می‌بیند که کسی بعد از سی سال کار، احساس می‌کند که کارش به هدر رفته و عمرش تلف شده است! این فرهنگ، فرهنگ اسلامی و قرآنی نیست.

اگر سی سال درست کار کردید، سی سال این جامعه را جلو برده‌اید و سی سال پیش خدا ذخیره کرده‌اید. اگر درست کار کردید، سی سال خودتان جلو رفته‌اید. این، فرهنگ قرآنی و اسلامی است. همین فرهنگ باید در هنر ما هم منعکس بشود. این مفاهیم باید در نمایشنامه‌ها، فیلمها، سینما، تلویزیون و رادیوی ما انعکاس یابد.

من نمی‌دانم این دستگاه رسمی هنری ما، کی می‌خواهد با اعماق تفکر اسلامی آشنا بشود. می‌نویسند، غلط! اجرا می‌کنند، غلط! در قالبهای هنری حرف می‌زنند، غلط! چرا؟! منطق اسلام این‌طور نیست. اسلام می‌گوید، شما کارگر که خوب و با وجدان و با نیت حسن کار می‌کنید، شما معلم که برای احساس مسؤولیت درس می‌دهید، شما کارمند که برای پیشبرد جامعه و گشودن گرههای جامعه کار می‌کنید، هر یک ساعت کارتتان، ذخیره و حسنه‌یی در پیش پروردگار است؛ هر یک ساعت کارتتان، این ملت را یک ساعت جلو می‌برد. انسان از چنین کاری، دیگر خستگی و کسالت پیدا نمی‌کند.

معلمان، کارگران کارخانه‌ها و مزارع، صنعتگران، محققان، کارمندان دستگاههای اجرایی، مدافعان از حریم امنیت کشور، و هر کسی که در هر نقطه‌یی از این کشور اسلامی مشغول چنین کاری است، باید بداند که در حال عبادت



است. نکته‌ی مهم این است که مسافر وقتی در منزل بین راه برای گذراندن یک مرحله فرود می‌آید، اگر احساس نکند که دیگر کارش تمام شده، این مسافر در راه مانده است؛ این را در یاد داشته باشید.

این جامعه‌ی اسلامی، به سمت هدفی حرکت می‌کند. این هدف و این راه، مرحله مرحله است. تاکنون چندین مرحله را گذرانده‌ایم. مرحله‌ی مبارزه با عوامل داخلی استکبار، بخوبی و سلامتی گذشت؛ اما کار تمام نشد. این، یک منزل بین راه بود؛ از آن عبور کردیم. یک مرحله، بر سر جای خود نشانیدن تهاجم تحریک‌شده‌ی جنگ‌افروز تحمیلی بود که هشت سال طول کشید و همه‌ی دنیا هم پشت سرش ایستادند، تا شاید بتوانند انقلاب را شکست بدهند. این مرحله هم با پیروزی و سربلندی گذشت. از این مرحله هم عبور کرده‌ایم، اما نباید احساس کنیم که کار تمام شد؛ کار تمام نشده است. یک مرحله، مرحله‌ی مطرح شدن در افکار عمومی عالم، به عنوان یک ملت مبارز، یک ملت صادق، یک ملت مظلوم و یک ملت دارای اهداف بلند بود؛ این مرحله هم گذشت و دنیا آشنا شد. اینها مراحل و منازل بین راه است.

آن کاروان سالار راه، آن بلد بینای بصیر دشمن‌شناس راه‌شناس، آن امام عظیم‌الشان و جلیل‌القدر، ما را یکی یکی، با دقت و با ظرافت، از این مراحل گذراند. شما ملت عزیز، راه را خوب رفتید و احساس خستگی نکردید. ما یکی پس از دیگری، در مسائل گوناگون، در سازندگیهای داخلی، در رشد سیاسی و فرهنگی مردم، در پیشرفت در احکام اسلامی، بحمدالله پیشرفت داشتیم و پیشرفت داشتید.

این که بعضی بنشینند و چانه بجنبانند و مثل کسانی که از خواب بیدار شده‌اند، نمی‌دانند که در این مملکت چه گذشته، همه‌ی گرفتاریها و بدبختیهای دوران رژیم سلطنت را بر زبان بیاورند و خیال کنند که این ملت، همان ملت است، یک اشتباه تأسف‌انگیز است که متأسفانه بعضی دارند. اینها به گونه‌ی حرف می‌زنند که انگار این ملت، یک ملت مرده است. انگار این ملت، همان ملتی نیست که امریکا و شوروی و ناتو و همه‌ی ارتجاع را که پشت سر صدام ایستاده بودند، شکست داده است. انگار این ملت، آن ملتی نیست که در اعماق روستاها و زوایای کشورش، زن و مرد و پیر و جوان، مفاهیم سیاسی و فرهنگی و انقلابی را مثل واضحترین مسائل زندگیشان می‌دانند. ملت ما، یک ملت زنده و کارآمد و معتقد و مؤمن و متکی به خود است. ملت ما، ملت زمان حاکمیت استعمار و مزدوران استعمار نیست، که هیچ امیدی به او نبود.

می‌نشینند فضا را تاریک جلوه می‌دهند و طوری حرف می‌زنند که گانه همه چیز تمام شده است! همه چیز شروع شده؛ درعین حال، راه نیمه‌کاره است. این، نکته‌ی اساسی است. مبدا خیال کنید این موفقیت‌هایی که ما داشتیم، همه‌ی اهداف ماست؛ نه، در این مملکت باید خیلی کار بشود؛ در این سرزمین اسلامی باید خیلی تلاش و ابتکار مخلصانه و دلسوزانه انجام بگیرد. دشمنان ما هنوز در کمین نشسته‌اند که چه وقت این ملت از اسلام خسته بشود، به او حمله کنند؛ چه وقت این ملت ایمان خودش را از دست بدهد، هجوم به او را از همه طرف شروع کنند. دشمنان اسلام آرام نگرفته‌اند. این ملت و امام این ملت، بارها و بارها به دهان امریکا و دیگر قلدرهای دنیا زدند؛ اما آنها مأیوس نیستند. وقتی می‌بینند که نمی‌توانند این ملت را از ایمانش، از اسلامش، از انقلاب و امامش جدا بکنند و شعارهایش را از او بگیرند - در واقع امکان این عمل نیست - در دنیا این‌گونه منعکس می‌کنند که دولت به غرب متمایل شد! این برای آن است که روحیه‌ی ملت‌های دنیا را ضعیف کنند. این برای آن است که مسلمانانی را که در اقاص نقاط عالم چشمشان به شما ملت شجاع و بزرگ است، دلمرده و مأیوس کنند. آنها بگویند عجب! پس ایران هم این طور شد. تلاش می‌کنند که امید مسلمانان جهان از دست برود؛ ولی اشتباه کرده‌اند.

امریکا با ملت ایران و با اهداف این ملت، با همه‌ی وجود دشمن است؛ ما این را می‌دانیم. این ملت، حرف قاطع خود را درباره‌ی فلسطین زده؛ لذا امریکا از او داغدار است. این ملت، حرف خود را در باب سلطه‌ی ظالمانه‌ی امریکا زده و ایستاده است؛ لذا امریکا و استکبار جهانی، از این موضع بشدت ناراحتند. این ملت، تمسک و اعتصام نهایی و



قوی خودش را به اسلام و قرآن ثابت کرده است. امریکا و همه‌ی دشمنان اسلام، از این رویکرد بشدت زخم خورده‌اند؛ لذاست که علیه ما تبلیغات و تلاش می‌کنند.

اینها با هر جایی که پرچم اسلام در آن بلند بشود، مخالفند. الان همین عراق را نگاه کنید؛ این شیعیان مظلوم جنوب عراق را ببینید. البته برادران کرد ما در شمال عراق، مظلوم و مغلوب و مقهورند. ما باید به آنها کمک کنیم، وظیفه‌ی خودمان هم می‌دانیم، تا حالا هم کمک کرده‌ایم، بعد از این هم خواهیم کرد؛ در این هیچ بحثی نیست. در دنیا هم فقط تبلیغات و حرف است؛ عمل در آن نیست. با همه‌ی این تبلیغات، آن مقداری هم که تاکنون از سوی دنیا کمک شده است، يك صدم آنچه که برای آنها احتیاج است، نمی‌شود! ملت و دولت ایران، مردانه آستینها را بالا زده‌اند و دارند به آنها کمک می‌کنند؛ باز هم خواهند کرد، وظیفه‌ی اسلامی است، برای خاطر کسی هم نیست؛ اما این تبلیغات را با آنچه که نسبت به مردم مسلمان مظلوم جنوب عراق وجود دارد، مقایسه کنید. چرا؟ علت چیست؟ مگر شیعیان بصره و نجف و عمّاره و ناصریه و سماوه و کربلا مظلوم نیستند؟ مگر اینها زیر فشار قرار نگرفته‌اند؟ (2) مگر صدام با آن مردم، بدتر از حجاج بن یوسف، ظلم بی‌سابقه‌ی را انجام نداد؟ مگر مرجع تقلید این مردم را زندانی و زیر فشار قرار نداد؟ مگر اعتاب مقدسه را خراب نکرد؟ مگر به عقاید و عواطف این ملت، این قدر زخم و ضربه نزد؟ چرا از دنیا نفسی بلند نمی‌شود؟! چرا کسی به یاد آنها نیست؟! چرا به جامعه‌ی علمی نجف و مراجع تقلید و علما و فضلا و آستانهای مقدس امیرالمؤمنین و حسین بن علی (علیهما السلام) - که محل امید و معشوق دل دهها میلیون مسلمان است - توجهی نمی‌شود؟ چرا نسبت به این همه فاجعه‌ی که صدام و صدامیان - این دژخیمهای از خدا بی‌خبر - انجام دادند، در تبلیغات جهانی هیچ اشاره‌ی نمی‌شود؟ يك نفر فقط دو کلمه حرف می‌زند و تمام می‌شود! چرا؟ چون می‌دانند که در این جا پرچم اسلام، پرچم روحانیت و پرچم دین برافراشته شده است.

اینها با دین مخالفند. بدانید که اگر خدای متعال - العیاذبالله و نستجیربالله - به جلا د پهلوی - محمدرضای بدبخت ذلیل - مهلت می‌داد که صد مرتبه‌ی دیگر مثل هفده شهریور و مثل پانزده خرداد را راه بیندازد و هزاران هزار از این مردم را بکشد، از این امریکا و از این سازمانهای دروغین حقوق بشر، يك کلمه حرف جدی علیه او صادر نمی‌شد؛ هیچ کاری نمی‌کردند! اینها با کشتار انسانی که در راه اهداف دینی قیام و حرکت کرده‌اند، مخالفتی ندارند؛ مشوق این گونه کشتارها نیز هستند! این، به خاطر چیست؟ به خاطر عمق دشمنی آنها با دین و بخصوص با اسلام است.

چرا؟ چون اسلام در خدمت توده‌های مظلوم است؛ چون اسلام با قلدری مخالف است؛ چون اسلام با سلطه‌ی امریکا و امثال امریکا مخالف است؛ چون اسلام طرفدار استقلال ملت‌های مظلوم است.

ملت ایران باید از موفقیت‌های گذشته دو درس بگیرد:

درس اول این است که این موفقیت‌ها در سایه‌ی مقاومت به دست خواهد آمد، نه در سایه‌ی تسلیم. هر کس تسلیم ابرقدرتها شد، ذلیل گردید. اگر ذلیل بود، ذلیل‌ترش می‌کنند؛ اگر هم عزیز باشد، او را به ذلت می‌کشند! می‌بینید که دیکتاتور عراق در مقابل امریکا چه ذلتی دارد! ذلت را قبول کرد، ولی در مقابل مردمش آن‌طور است. عربها مثلی دارند: «اسد علیّ وفی الحروب نعامه». به ملتش که می‌رسد، شیر است؛ به امریکا که می‌رسد، موش است!

امام (رضوان الله تعالی علیه) يك وقت می‌فرمودند که هر زمان عراق در جنگ شکست می‌خورد، و هر موقع این سرداران قادسیه، از بسیجیان و رزمندگان ما يك تودهنی می‌خورند، صدام فوراً يك مدال و يك نشان به آنها می‌دهد! هر وقت به آنها مدال می‌داد، معنایش این بود که شکست خورده‌اند! حالا هم آنها اعلام کرده‌اند که دولت عراق به صدام مدال داده است! مدال چه چیزی؟ مدال ذلت در مقابل امریکا، مدال روبه شدن در مقابل متجاوزان به عراق، و مدال خونریزی نسبت به مردم مظلوم این کشور! دنیا هم دارد تماشا می‌کند. يك وقت از سر فراغت چیزی می‌گویند؛ به فکر مردم هم نیستند. پس، درس اول این است که باید در مقابل استکبار ایستاد. با مقاومت - نه با تسلیم - به همه چیز دست پیدا خواهید کرد؛ همچنان که تا امروز دست پیدا کرده‌اید.



درس دوم این که راه نیمه‌کاره است؛ باید کار کرد. معلمان باید از روی دلسوزی، از روی صمیمیت، با احساس این که کشور و ملت و این انقلاب، به هر یک ساعت درس آنها نیاز دارد، خوب کار کنند و با این روحیه و با این وجدان درس بدهند. کارگران باید با وجدان کار، با احساس مسئولیت، با بکارگیری روح خلاقیت و ابتکار، با توجه به این که هر ضربه‌ی چکش آنها، هر پیچ و مهره قرص کردن آنها، هر کار تمیز و خوب آنها، ضربه‌ی بر پیکر استکبار و خدمتی به انقلاب و ایران است، کار کنند.

امیدواریم که خدای متعال، شما برادران و خواهران عزیز و همه‌ی ملت ایران و همه‌ی مسؤولان این کشور و این دولت خدمتگزار مردمی عزیز را توفیق بدهد که ان شاء الله بتوانند روزه‌روز این ملت را به سمت اهداف عالی‌اش پیش ببرند. خداوند نظر و عنایت و لطف ولی‌الله الاعظم (ارواحنا فداه) را همیشه به این ملت مستمر و مستدام بدارد و روح مطهر امام عزیزمان را از ما شاد و راضی کند.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

(1) انعام: 160

(2) در پی شرایط ایجاد شده در فردای پایان جنگ دوم خلیج فارس و خروج نیروهای عراقی از کویت، عراق دچار ناآرامیهای وسیعی در شمال، مرکز و جنوب گردید. نیروهای مخصوص عراق، برای قلع و قمع مخالفان، به عملیات سرکوب وسیعی مبادرت ورزیدند، که در این میان توجه جامعه‌ی بین‌المللی و رسانه‌های گروهی جهان، تنها به شمال عراق و کردها معطوف بود و از جنایاتی که نیروهای عراقی علیه شیعیان جنوب مرتکب می‌شدند، در رسانه‌های خارجی چندان خبری نبود.